۳

زبانِ خرد ایرانی

از پهلوی تا فارسی امروز، داستان یک اندیشه ماندگار

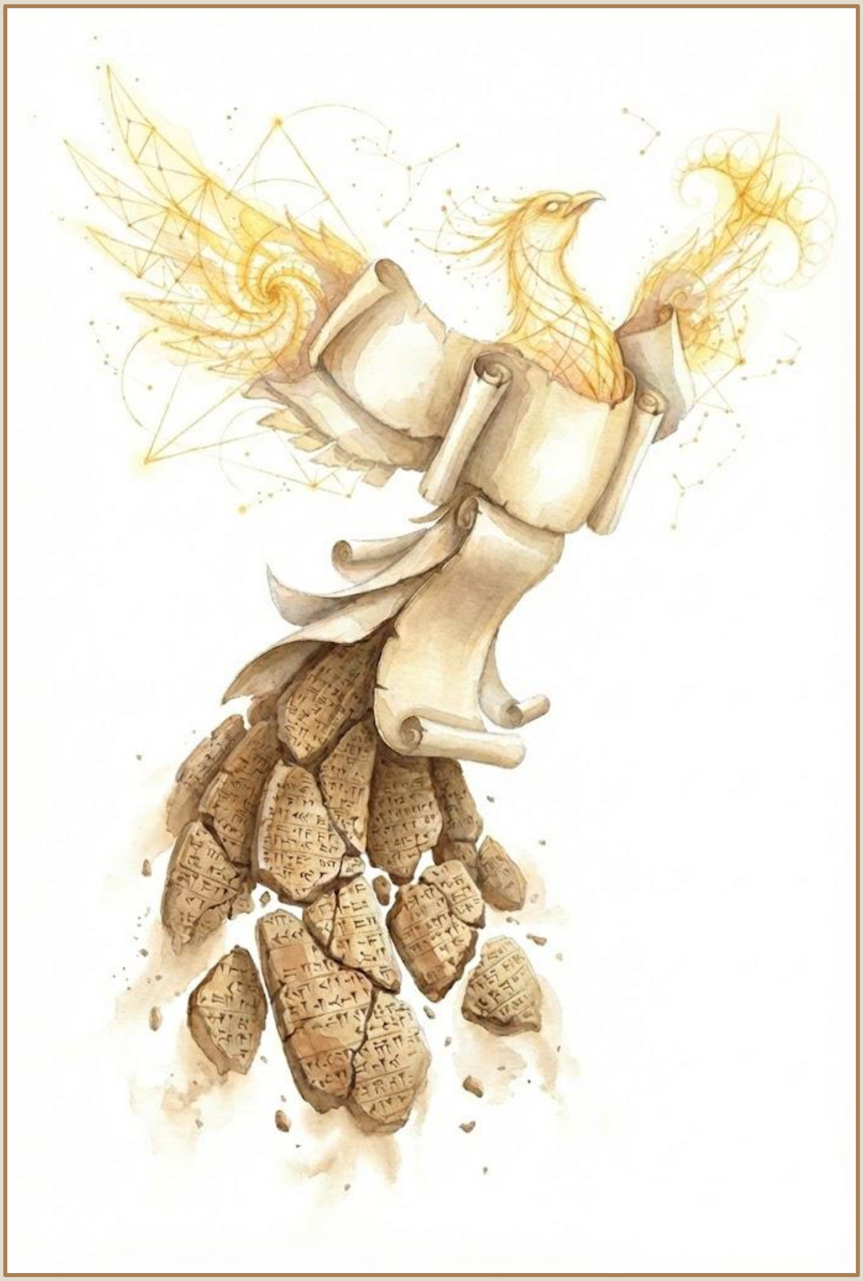

به کوشش: مهرداد کهزایی

زبانِ خرد ایرانی، از پهلوی تا فارسی امروز

مهرداد کهزایی

گفتار نخست

توانمندی زبان‌های ایرانی در بیان مفاهیم علمی، از هخامنشی تا ساسانی و پس از آن

۱. بازخوانی داستان «گسست» و «تداوم»

در روایت‌های رایج تاریخ علم در خاورمیانه، معمولاً یک خط جدایی پررنگ کشیده می‌شود: «پیش از اسلام» در یک طرف، «پس از اسلام» در طرف دیگر؛ و فتح ایران به دست اعراب به عنوان یک گسست عظیم در تاریخ زبان و دانش معرفی می‌شود. در این نگاه کلاسیک، زبان فارسی را اغلب زبانی شاعرانه می‌دانند که گویا برای بیان مفاهیم دقیق علمی و فلسفی، ناچار شد «بدون زیرساخت قبلی» از عربی وام بگیرد و به نوعی دنباله‌رو زبان عربی شود.

این تصویر، اگرچه در نگاه اول با شواهد ظاهری (مثل انبوه واژگان عربی در متون کلاسیک فارسی) هماهنگ به نظر می‌رسد، اما پژوهش‌های جدید فیلولوژیک و زبان‌شناسی تاریخی، روایت دیگری را پیش رو می‌گذارند. تحقیقات فیلیپ ژینیو، آنتونیو پانائینو، دیمیتری گوتاس، هایدماری کخ، گرنوت ویندفور، ژیلبر لازار، و واسیلی آبایف نشان می‌دهد که زبان‌های ایرانی، به‌ویژه

فارسی میانه (پهلوی)، قبل از اسلام هم «زبان علم» بوده‌اند؛ یعنی زبانی که توانسته مفاهیم پیچیدهٔ فلسفی، پزشکی، نجومی و کلامی را *با واژه‌سازی بومی* حمل کند، نه صرفاً با وام‌واژه‌های بیگانه .

ولی توانمندی علمیِ فارسیِ دورهٔ ابن‌سینا و بیرونی، یک جهش ناگهانی و عاریتی نبوده است، بلکه ادامه و احیای سنتی است که ریشه‌هایش را باید در دیوان‌سالاری هخامنشی، در متون پهلوی ساسانی و سپس در زبان‌های حاشیه‌ای خانوادهٔ ایرانی (کردی، آسی، پشتو، بلوچی و ...) جست‌وجو کرد. به بیان دیگر، «زبان علمی فارسی» از آسمان قرن چهارم هجری نیفتاد؛ بلکه از دل چند قرن تجربهٔ اداری، فلسفی، دینی و علمی در ایران باستان سر برآورد، ضربه خورد، پخش شد، اما هرگز کاملاً محو نشد.

۲ .ریشه‌های دیوانی و علمی در دوران هخامنشی و ایلامی

اگر بخواهیم بفهمیم چرا پهلویِ ساسانی توانست زبان علم شود، باید کمی عقب‌تر برویم؛ به دوران هخامنشی و رابطهٔ آن با زبان ایلامی.

لوح‌های گِلی تخت‌جمشید که توسط پژوهشگرانی چون هایدماری کخ و والتر هینتس خوانده و تحلیل شده‌اند، تصویری جذاب از یک دیوان‌سالاری چندزبانه به دست می‌دهند. در ظاهر، زبان اداریِ این لوح‌ها ایلامی است، اما وقتی واژگان را دقیق نگاه می‌کنیم، می‌بینیم تعداد زیادی از اصطلاحات فنی، عناوین شغلی، واحدهای اندازه‌گیری، و واژه‌های مربوط به حسابداری و تقسیمات کشوری، ریشهٔ ایرانی (پارسی باستان) دارند. این یعنی پارسیان، حتی قبل از این‌که زبانشان رسمیِ دیوان شود، دستگاه مفهومی نسبتاً دقیقی برای مدیریت امپراتوری، محاسبهٔ جیره‌ها و نظم اداری ساخته بودند .

این «ذهنیت دیوانی» – ذهنیتی که به ثبت دقیق، اندازه‌گیری، تقسیم، و نام‌گذاری نیاز دارد – بعداً در دورهٔ ساسانی به اوج رسید و در قالب طبقهٔ دبیران (دبیریان) تبلور یافت؛ همان‌هایی که بعدها، در آغاز دورهٔ اسلامی، نقش کلیدی در ترجمهٔ پهلوی به عربی و سپس در شکل‌دهی نثر علمی فارسی ایفا کردند.

در کنار این، یک نکتهٔ ساختاری هم مهم است: زبان‌های ایرانی (هندواروپایی) از نظر ریخت‌شناسی و ترکیب‌سازی، با زبان‌های سامی فرق دارند. همان‌طور که لازار و دیگران نشان داده‌اند، زبان‌های ایرانی همزمان هم تصریفی‌اند و هم گرایش پیوندی دارند؛ یعنی می‌توانند هم با پسوند و پیشوند، و هم با ترکیب چند ریشه، واژه‌های جدید بسازند. این ظرفیت، مخصوصاً در فارسی میانه، به یک «ماشین واژه‌سازی» تبدیل شد که برای علوم و فلسفه، ابزار بی‌نظیری در اختیار مترجمان و مؤلفان گذاشت .

۳ .پهلوی ساسانی، زبان علم و فلسفه

با رسیدن به دورهٔ ساسانی (۲۲۴–۶۵۱ م)، صحنه برای جهش بزرگ آماده است. شاهان ساسانی – به‌ویژه شاپور اول و خسرو انوشیروان – برنامه‌ای آگاهانه برای «گردآوری و بازگرداندن دانش پراکنده» تدوین کردند. در دینکرد، به صراحت آمده است که پس از هجوم اسکندر، دانشی که ریشه در وحی زرتشت داشت، در سراسر جهان (هند و روم و ...) پراکنده شد، و شاهان ساسانی وظیفهٔ دینی خود می‌دانستند که این میراث را برگردانند و دوباره در چارچوب زبان و فرهنگ ایرانی سامان دهند .

نتیجه، چیزی بود که می‌توان آن را «نهضت ترجمهٔ ساسانی» نامید: ترجمهٔ متون پزشکی از سانسکریت، متون نجومی و هیوی از یونانی، متون فلسفی از سریانی، و ترکیب همهٔ این‌ها با سنت دینی و کیهان‌شناسی زرتشتی. گندی‌شاپور، در این میان، نقش یک «کورهٔ ذوب» بزرگ را بازی کرد؛ جایی که پزشکان هندی، فیلسوفان نوافلاطونی، و عالمان نسطوری در کنار دبیران و موبدان ایرانی کار می‌کردند و زبان پهلوی را از یک زبان صرفاً دینی و دیوانی، به یک زبان علمی تمام‌عیار تبدیل می‌کردند .

۴ .ماشین واژه‌سازی پهلوی: پسوندها، ترکیب‌ها و گرته‌برداری

برای فهم توانمندی پهلوی، باید ببینیم این زبان با مفاهیم یونانی و هندی چه کرده است. سه راهبرد اصلی را می‌توان تشخیص داد:

۴.۱ .پسوندهای اسم‌ساز انتزاعی

یکی از شاخص‌ترین ابزارهای پهلوی، پسوند **išn-** است که از فعل‌ها اسم انتزاعی یا مصدر می‌سازد، شبیه tion- در انگلیسی یا ung- در آلمانی:

- **āfarīnišn**(آفرینشن) ⟵ آفرینش، خلق
- **menišn** ← اندیشه، تفکر
- **gōwišn** ← گفتار، لوگوس
- **bawišn** ← بودن، تکوین

با این پسوند، مترجمان ساسانی می‌توانستند میان «عمل» و «حالت/فرآیند» تمایز بگذارند و مثلاً مفاهیمی مثل «کون و فساد» را دقیق ترجمه کنند. همین پسوند در فارسی نو کوتاه شده و به صورت **-ش / ـِش** در واژه‌هایی مثل «دانش، آفرینش، بینش» زنده مانده است .

پسوند مهم دیگر، **īh-** است (که در فارسی به «-ی» تبدیل شده) و برای ساختن اسم انتزاعی از صفت‌ها کاربرد دارد:

- **čēōnīh / چونیه** ←چگونگی، کیفیت
- **čandīh** ← چندی، کمیت

- → **astīh**هستی، وجود
- → **nēstīh**نیستی، عدم

اینجا عملاً می‌بینیم که دسته‌ای از مقولات ارسطویی - کیفیت، کمیت، وجود و عدم - با ریشه‌های پرسشی و افعال بومی و با همین پسوند ساخته شده‌اند؛ یعنی نیازی به وارد کردن «کیفیة، کمیة» نبوده، چون زبان خودش ابزار داشته است .

۴.۲ .ترجمهٔ قرضی (Calque) به‌جای وام‌واژهٔ خام

یکی از شاخص‌های بلوغ یک زبان علمی این است که به جای تکرار صورت بیگانه، *ساختار مفهومی* آن را در قالب بومی بازسازی کند. پهلوی این کار را بارها انجام داده است:

- **xrad-dōštīh / خرددوستی** برای) **philosophia**دوستدار خرد.(
- **gehān ī wuzurg / klein**برای «عالم کبیر» و «عالم صغیر.«
- **pērāgirdyišn) پیراگردش** (برای) epicycle دایرهٔ تدویر .(

حتی اصطلاحاتی مثل «پایگامبران اویست» (خاتم پیامبران) و «فرزندان دست‌راست) «در برابر bĕnay-yamīnā سریانی (نشان می‌دهد که نویسندگان پهلوی به کتاب مقدس و سنت سریانی هم چشم داشته‌اند و اصطلاحات دینی و فلسفی را جزبه‌جز به پهلوی برگردانده‌اند .

۴.۳ .ترکیب‌سازی و انتخاب واژه‌های بومی

در کنار گرته‌برداری، پهلوی با ترکیب دو یا چند جزء، اصطلاحات علمی تازه ساخته است:

- **star-ošmār / اخترمار / اخترشمار** برای «منجّم، ستاره‌شناس.«
- **dēn-dānišnīh / دین‌دانشی** برای الهیات، علم‌الدین؛ چیزی شبیه دین‌شناسی.
- **zamīg-paimānīh / زمین‌پیماینیه** برای هندسه، یعنی علم اندازه‌گیری زمین.
- **cihr-snasīh / چهرشناسی** به معنای طبیعت‌شناسی، معادل فیزیک .

در موارد دیگر، واژه‌های روزمرهٔ پهلوی ارتقای معنایی پیدا می‌کنند:

- **bun**(ریشه) به معنای اصل فلسفی.
- **gōhr / گوهر** از «سنگ قیمتی» به معنای «جوهر/ذات) «معادل.(Ousia
- **bahāna**به معنای علت و سبب، نه صرفاً بهانه به معنای امروزی .

تمام این‌ها نشان می‌دهد که پهلوی، در مقام زبان علم، هم واژگان خود را *تخصیص معنایی* می‌دهد، هم ترکیب‌های جدید می‌سازد، و هم ساختارهای بیگانه را در چهارچوب خودی بازسازی می‌کند.

۵ .مفاهیم کلیدی: گوهر، چهر، زمان و پیمان

برای درک «عمق مفهومی» این زبان علمی، چند واژهٔ کانونی را مرور کنیم:

- **گوهر** :**(Gōhr)** در فلسفهٔ پهلوی، معادل دقیق Ousia ارسطویی، یعنی جوهر/ذات است؛ همان چیزی که در فارسی نو، معنای اصلی‌اش در «سنگ قیمتی» محصور شده، اما در متون علمی و عرفانی گاه بار وجودشناختی‌اش بازمی‌گردد .
- **چهر** :**(Cihr)** در پهلوی، نه فقط «چهره»، بلکه «صورت طبیعی، سرشت و طبیعت» اشیاء است؛ معادل Physis یونانی. این واژه در فارسی نو به صورت «چهره» (صورت انسان) تقلیل یافته و معنای علمی‌اش را به واژهٔ عربی «طبیعت» واگذار کرده است، اما رد پای معنای کهن آن را در زبان‌های دیگر (مثلاً در مفاهیمی مثل چهرشناسی) و در گویش‌ها می‌توان دید .
- **زمان** :**(Zamān)** در الهیات زروانی، زمان به دو نوع تقسیم می‌شود: زمانِ بی‌کرانه (zamān ī akanārag) و زمانِ کرانمند .(zamān ī kanāragōmand) این تفکیک، پشتوانهٔ نجوم، گاه‌شماری و کیهان‌شناسی ساسانی است و نشان می‌دهد که بحث فلسفی دربارهٔ زمان، محدود به فیزیک یونانی نبوده است .
- **پیمان** :**(Paymān)** در طب و اخلاق ساسانی، همان‌طور که ژینیو نشان داده، «پیمان» صرفاً «عهد» نیست؛ بلکه معادل Mean/Measure در طب جالینوسی و فلسفهٔ ارسطویی است؛ یعنی «اعتدال» در اخلاط و حالات بدن. سلامت یعنی پیمان، و بیماری یعنی فزونی یا کاستی از این پیمان. این بازتعریف، تلفیق حیرت‌انگیز فلسفه و پزشکی در یک واژهٔ بومی است.

گفتار دوم

پراکندگی و تداوم: واژگان علمی ساسانی در زبان‌های ایرانیِ پیرامونی

۱ .فرضیهٔ «پراکندگی واژگانی»

با سقوط تیسفون، تغییر زبان دیوان، و غلبهٔ تدریجی عربی به‌عنوان زبان رسمیِ علم و دین، این‌گونه نبود که واژگان علمی ساسانی ناگهان «نابود» شوند؛ بلکه بخش زیادی از آن‌ها یا در قالب وام‌واژه وارد عربی شدند (مثلاً گوهر → جوهر)، یا در فارسی دری تغییر معنا دادند، یا از مرکز به پیرامون مهاجرت کردند.
فرضیه‌ای که این کتاب بر آن استوار است، می‌گوید: بخش بزرگی از واژگان علمی و انتزاعیِ ایران باستان، در زبان‌هایی که کمتر زیر فشار دیوان‌سالاری خلافت بودند، *زنده ماندند* :آسی در قفقاز، کردی در زاگرس، پشتو در هندوکش، بلوچی در مکران، و نیز در ارمنی، سغدی/یغنابی و خوارزمی. اگر این زبان‌ها را کنار هم بگذاریم، می‌توانیم یک «موزاییک زبانی» ببینیم که تصویر زبان علمی ساسانی را دوباره می‌سازد .

۲ .آسی :(Ossetian) آینهٔ شمالیِ خرد ایرانی

زبان آسی، بازماندهٔ زبان سکایی–آلانی در قفقاز است. انزوای جغرافیایی و وضعیت سیاسی خاص این منطقه، باعث شده که آسی مقدار زیادی از واژگان شناختی و انتزاعی را که در فارسی کم‌رنگ شده، حفظ کند.

- **زوند (Zond)** : واژهٔ اصلی برای «عقل، علم، معرفت»؛ هم‌ریشه با ریشهٔ ایرانی -*zan*(شناختن) و اوستایی zainti و سانسکریت jñāna و یونانی .gnosis یک انسان دانشمند را zonddžyn می‌نامند. این واژه نشان می‌دهد که در شاخهٔ شمالی زبان‌های ایرانی، علم بیش از آن‌که صرفاً «دانستن» «با ریشهٔ (-dān باشد، به «شناخت» و «معرفت شهودی» گره خورده است.

- **فنداگ (Fændag) :** (واژهٔ کهن برای «راه) «از ریشهٔ (pantā که در این‌جا بار معنایی «روش»، «نقشه» و «متد» را هم حمل می‌کند. در آسی، fændهم به معنای نقشه و قصد است؛ پس روش، فقط راه فیزیکی نیست، بلکه راهی است که اراده و طرح در آن جاری است؛ چیزی بسیار نزدیک به مفهوم مدرن .Methodology
- **وَع (Wac)** : از ریشهٔ -vac (سخن گفتن)، معادل با لاتین .vox اما در آسی، Wacفقط «کلمه» نیست؛ معنای «کلام مقدس، حقیقتِ گفته شده، روح» را هم دارد؛ شبیه مفهوم Logos در فلسفهٔ یونانی و کلام مسیحی. این نشان می‌دهد که سنت «کلام به مثابه عقل فعال» در جهان ایرانیِ شمالی، واژگان ویژهٔ خود را داشته است.

۳ .کردی: زانست، بژن و نوآوری مدرن

کردی (کرمانجی، سورانی، هورامی) پلی است میان ایران مرکزی و آناتولی و بخش قابل توجهی از واژگان علمی–انتزاعی را در قالبی زنده حفظ کرده است:

- **زانست :(Zanist)** واژهٔ معیار برای .Science از ریشهٔ -zan (دانستن/شناختن) + پسوندist- ، کاملاً هم‌خانواده با ساختار پهلوی .(-išn, -išt) خانواده‌ای از واژه‌ها دور آن ساخته شده: زانکۆ (دانشگاه، جایگاه دانش)، زانیار (دانشمند)، زانستی (علمی). این، الگویی مدرن برای واژه‌گزینی علمی بر پایهٔ ریشه‌های ایرانی است .
- **بژن :(Bažn)** برای «قامت، ساختار بدن»، برگرفته از bašn پهلوی؛ واژه‌ای که می‌تواند در زیست‌شناسی و آناتومی به‌عنوان معادل دقیق‌تر برای ساختار بدنی به‌کار رود.

در عصر معاصر، خودِ کردها نیز این ظرفیت را برای نوواژه‌سازی به کار گرفته‌اند؛ مثلاً اصطلاح **ژینئولوژی (Jineolojî)** که از ریشهٔ ژین (زندگی/زن) + لوگیا ساخته شده و به نوعی فلسفه/علم زندگی/زن است، نمونه‌ای از به‌کارگیری ساختارهای کهن در زمینهٔ مفاهیم جدید است.

۴ .پشتو و بلوچی: گنجینهٔ شرق و جنوب

پشتو و گویش‌های بلوچی نیز بخشی از این پازل را کامل می‌کنند:

- در پشتو، واژهٔ **poh / پوه** برای «دانش» و **پوهان** برای دانشمند، همان ریشهٔ ایرانی *pū*(فهمیدن) را زنده نگه داشته است.
- در بلوچی، **gwāt / گوات** معادل «روح، باد، جان» است؛ واژه‌ای که در آن پیوند میان باد، نفس و روح – که در بسیاری از سنت‌های باستانی دیده می‌شود – به خوبی باقی مانده است. در جدول‌های تطبیقی می‌توان دید که ریشهٔ wind/spirit در انگلیسی، wād/jānدر فارسی، و gwath/gwāt در بلوچی و دیگر زبان‌ها چطور به هم متصل‌اند .

در پشتو، حتی نام‌های ماه‌های خورشیدی، بلافاصله ما را به سنت نجومی ایرانی می‌برد: زمریZmaray) ، شیر = اسد/مرداد(، وریWray) ، بره = حمل/فروردین(، غوییGwayay) ، گاو = ثور/اردیبهشت .(این نام‌ها بازتاب‌دهندهٔ تداوم خودبه‌خودی نجوم ایرانی در فرهنگ کشاورزی شرق ایران‌اند .

۵ .ارمنی، سغدی و خوارزمی: بایگانی‌های مکمل

زبان ارمنی، به دلیل قرن‌ها حضور شاهنشاهی‌های ایرانی، دو لایهٔ بزرگ وام‌واژهٔ ایرانی دارد: لایهٔ پارتی (اشکانی) و لایهٔ پارسی میانه (ساسانی). با دقت در این وام‌واژه‌ها، می‌توانیم شکل‌های پارتیِ واژگانی را ببینیم که در فارسی نو یا از بین رفته‌اند، یا تغییر شکل داده‌اند:

- **Aspet) اسپت** (در ارمنی، از asppat پارتی ⟵ ترکیب) aspa اسب + pati ((سالار). معادل فرماندهٔ سوارگان؛ چیزی نزدیک به «شوالیه». در فارسیِ بازسازی‌شده می‌توان از «اسبد/اسپ‌بد» استفاده کرد .
- **هروارتاک (Hrovartak)** برای «فرمان/منشور»، بازتاب فرم frawartak ایرانی، از) fra پیش vart + ((چرخیدن/چرخانده‌شدن)؛ یعنی آن‌چه «پیش‌فرستاده شده» (طومار فرمان). این واژه در فارسی نو جای خود را به «فرمان» و «حکم» داده است.
- **Vnas) وناس** (در ارمنی، از winās پارتی/میانه؛ در فارسی میانه، winābهم «گناه» (دینی) بود و هم «آسیب/جرم» (حقوقی). در فارسی نو فقط وجه دینی آن مانده و برای معنای حقوقی «ضرر» (عربی) را گرفته‌ایم.

از سوی دیگر، سغدی و وارث امروزی‌اش یغنابی، و نیز خوارزمی، لایهٔ شرقیِ این میراث را حفظ کرده‌اند؛ مثلاً:

- **purt) پورت** (برای «پل»، برابر پارسی باستان-pṛtu ، در حالی که فارسی نو آن را به «پل» ساده کرده است.
- ریشهٔ **nas- / nus** برای بینی، که در فارسی استاندارد با «بینی» جایگزین شده و ردش را باید در مقایسه با nose انگلیسی، nosروسی و ... دید .

تمام این مثال‌ها به ما کمک می‌کنند تا بفهمیم واژه‌های بسیاری که روزگاری بخشی از زبان علمی و اداری ایران بوده‌اند، امروز در لایه‌های مختلفِ زبان‌های هم‌خانواده پراکنده‌اند و با روش‌های مقایسه‌ای می‌توان آن‌ها را برای فارسی بازسازی و احیا کرد.

گفتار سوم

پیوند به دورهٔ اسلامی: ابن‌سینا، بیرونی و احیای زبان علمی فارسی

با ورود به دورهٔ اسلامی، عربی زبان اصلی قرآن، فقه و بخش عمده‌ای از فلسفه و علوم شد؛ اما فارسی نه ناپدید شد و نه صرفاً به حوزهٔ ادبیات عقب نشست. از قرن سوم تا ششم هجری، متفکرانی مانند ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی، ناصرخسرو و دیگران، آگاهانه بخشی از دانش خود را به فارسی نوشتند و در این کار، هم از میراث پهلوی بهره گرفتند و هم از ظرفیت‌های زندهٔ زبان روزمره.

۱ .ابن‌سینا و دانش‌نامهٔ علایی

ابن‌سینا، با تألیف **دانش‌نامهٔ علایی** به فارسی، نشان داد که فارسی می‌تواند زبان منطق، طبیعیات، الهیات، موسیقی و هندسه باشد؛ بدون این‌که مجبور باشد در همه‌چیز به عربی تکیه کند. در این اثر:

- برای بسیاری از مقولات ارسطویی، معادل‌های فارسی به کار می‌برد: «چرایی، چونی، چندی» در برابر علت، کیفیت، کمیت.
- گاهی مفهوم «واجب‌الوجود» را با ترکیب‌هایی مثل «هرآینه هستی» یا «بایستیِ هرآینه هستی» توضیح می‌دهد؛ جایی که «هرآینه» واژه‌ای زنده و روزمره است که به معنای حتماً و قطعاً بوده است .
- برای نفس ناطقه، ترجمه‌هایی مانند «جان سخنگو» یا «جانِ گویا» را به کار می‌گیرد؛ دقیقاً در امتداد سنت پهلوی که منطق را «گوياييِ چَم» (معنی) و Logos را «گویشن/گوششن» می‌نامید.

این نه یک بازی ادبی، بلکه تلاش برای نشان دادن «ظرفیت فلسفی» زبان فارسی است؛ تلاشی که به خوبی نشان می‌دهد فارسی نو می‌تواند همان نقشی را بازی کند که پهلوی در دورهٔ ساسانی داشت.

۲ .بیرونی و التفهیم

ابوریحان بیرونی در **التفهیم**، برای نجوم و ریاضیات، مجموعهٔ چشمگیری از معادل‌های فارسی می‌سازد. او برای مریخ و زحل به‌جای «نحس اصغر» و «نحس اکبر»، از «بد خُرد» و «بد بزرگ» استفاده می‌کند؛ برای مفاهیم پیچیدهٔ هیوی و زیج، ترکیب‌های توضیحی فارسی می‌آورد و در عین حال، واژگان عربی و یونانی را هم می‌شناسد و به‌کار می‌برد. این وضعیت –

یعنی هم‌نشینیِ واژه‌های فارسی برساخته با اصطلاحات عربی/یونانی - بازتاب‌دهندهٔ یک دورهٔ «گذار زبانی» است که در آن، میراث پهلوی در قالب فارسی دری دوباره ظهور می‌کند .

۳ .استمرار الگوهای پهلوی در واژه‌سازی اسلامی

اگر نگاه‌مان را از واژه‌های منفرد کمی بالاتر ببریم، می‌بینیم همان راهبردهایی که در پهلوی ساسانی برای واژه‌سازی علمی استفاده می‌شد، در فارسی دورهٔ اسلامی هم ادامه پیدا کرده است:

- **ترجمهٔ قرضی :**مثل «آبِ آمیخته» برای ماءالمضاف، «جان سخنگو» برای نفس ناطقه، «دیدنی‌های پنهان» برای غیب، «چیزِ نیستی» در برابر عدم.
- **استفاده از واژه‌های رایج :**مثل «بُن» برای اصل، «روان» برای نفس، «بهانه» برای علت، «راستی‌جویی» برای طلب حقیقت .
- **ترکیب‌سازی :**با ساختن واژه‌هایی مانند جهان‌آفرین، جهان‌داری، دانش‌نامه، و بعدها در دوره‌های متأخر، ترکیب‌هایی مثل کیهان‌شناسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی که از دل همان منطق ترکیب‌سازی ایرانی بیرون می‌آیند.

در نتیجه، اگر مسیر را از هخامنشی و ساسانی تا دورهٔ اسلامی دنبال کنیم، تصویر روشنی به دست می‌آید: آنچه در قرون سوم تا ششم هجری در فارسی می‌گذرد، یک «احیای زبانی» است، نه شروعی از صفر. ابن‌سینا و بیرونی، با آگاهی (کم‌وبیش ضمنی) از این میراث، نشان می‌دهند که فارسی می‌تواند بار دوبارهٔ زبان علم را بر دوش بگیرد.